

سربستگی «حقوق بشر»

سید مسعود موسوی کریمی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۰۱

DOI: 10.22096/hr.2020.118025.1181

چکیده

حقوق بشر به عنوان مبنایی برای قوانین ملی و فرا ملی و نیز به عنوان مشروعیت بخشنده به فرآیندهای سیاسی در این دو سطح شناخته می‌شود. بعلاوه، اعتبار بسیاری از نظریات علوم انسانی بر اساس نسبتشان با حقوق بشر سنجیده می‌شود. این مقاله می‌کوشد نشان دهد علی‌رغم اینکه در این زمینه‌ها مفهومی حقوق بشر اغلب به گونه‌ای به کار می‌رود که گویی با مفهومی روشن و مورد اتفاق همگان مواجه هستیم، در واقع حقوق بشر هم از لحاظ مفهومی و هم از لحاظ مصداقی از سربستگی و ابهامات مبنایی رنج می‌برد. مادامی که این ابهامات گشوده نشده است، هرگونه بحث از حقوق بشر در عرصه قانون، سیاست، اقتصاد و اجتماع بحث بی‌فرجامی خواهد بود و گشودن این ابهامات در گرو مطالعات فلسفی در حقوق بشر است.

واژگان کلیدی: حقوق بشر؛ مفهوم حقوق بشر؛ ابهامات مفهومی حقوق بشر؛ اعلامیه جهانی حقوق بشر؛ نقادی فلسفی.

مقدمه

کمتر گفتمان سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی معاصر را می‌توان سراغ کرد که فارغ از موضوع حقوق بشر باشد. مفهوم حقوق بشر از مفاهیم زیر بنایی در نظریات مختلف علوم انسانی شناخته می‌شود. در طول تاریخ اندیشه، شاید به سختی بتوان دوره‌ای را تصوّر کرد که اندیشمندان درگیر اندیشه حقوق بشر نبوده باشند، گرچه البته با تعابیر و اصطلاحاتی به کلی متفاوت با امروز. اما در دوره معاصر، اندیشه حقوق بشر اهمیت فوق‌العاده‌ای یافته و به یکی از اولین دغدغه‌های متفکران تبدیل شده است. در عین حال، مفهوم حقوق بشر، مانند بسیاری از مفاهیم زیربنایی دیگر، از سر بسته‌ترین و پر چالش‌ترین مفاهیم بنیادین معاصر باقی مانده است.

روشن است مادامی که مفهوم حقوق بشر، به عنوان یکی از مفاهیم بنیادین نظریه‌های سیاسی و اجتماعی معاصر، از پرده درنیامده و روشنی لازم را نیافته است، توقع پیشرفت چشمگیر در این نظریات نمی‌توان داشت. اما مشکل در اینجا است که عموماً ابهامات مفهوم حقوق بشر مورد غفلت قرار می‌گیرد و نظریه پردازان سیاسی و اجتماعی این مفهوم را به گونه‌ای به کار می‌گیرند که گویی خالی از هر گونه دشواری است. پس اولین منزل در مسیر ابهام‌زدایی از مفهوم حقوق بشر به رسمیت شناختن ابهامات موجود در آن است. در این نوشته، ضمن مرور آن دسته از زمینه‌های سیاسی و اجتماعی که باعث شد در دوران معاصر حقوق بشر از اهمیت روزافزون برخوردار شود، می‌کوشم نشان دهم علی‌رغم همه توجیهاتی که به مفهوم حقوق بشر ابراز می‌شود، چگونه این مفهوم پیچیده در ابهامات گوناگون است و ناگزیر آنچه به عنوان مصادیق حقوق بشر نامیده می‌شود، مادامی که از خود مفهوم حقوق بشر ابهام‌زدایی نشده است، قابل دفاع نظری نیست. به این ترتیب برآئیم تا اهمیت مطالعه فلسفی در باب حقوق بشر را روشن نمایم.

نیاز جهان معاصر

جهان معاصر را برخی به مثابه دهکده‌ای کوچک تصویر می‌کنند. در گذشته روابط بین جوامع انسانی بسیار محدود بود و فاصله جغرافیایی در بسیاری از مواقع منجر به قطع کامل روابط بین جوامع می‌شد. گسترش ارتباطات در سده اخیر، تعامل جوامع انسانی را روزافزون ساخت و

خصوصاً در دو دههٔ اخیر ارتباطات چنان شد که فاصلهٔ جغرافیایی رفته رفته نقش خود را در کاهش روابط افراد از دست داد به گونه‌ای که گویی مردم دنیا در دهکده‌ای جهانی به سر می‌برند. از مهمترین نیازهای ناشی از گسترش روزافزون روابط بین جوامع مختلف، یافتن زبان گفتگو و تعامل بین فرهنگ‌ها و سنت‌های به کلی متفاوت است.

برای اینکه روابط انسانی دوام یابد و از نزاع و درگیری دور بماند، لازم است دو طرف ارزش‌های مشترکی داشته باشند تا با ارجاع به آنها منازعات رفع و رجوع شود. در گذشته جوامع فاقد تکثر امروزی بوده و غالب افراد یک جامعه پیرو ارزش‌های سنتی یا دینی یکسانی بودند. پس این ارزش‌های سنتی و دینی زمینهٔ مشترک رفع منازعات را فراهم می‌کردند. هر چه فاصلهٔ جغرافیایی بین جوامع غریبه بیشتر می‌شد، از میزان اشتراکات سنتی و دینی آنها کاسته می‌شد، و چون به همین اندازه از میزان روابط آنها نیز کاسته می‌شد، در عمل مشکل چندانی در تنظیم روابط آنها پیش نمی‌آمد.

اما جوامع امروز صورت دیگری دارند. صاحبان فرهنگ‌های فوق‌العاده مختلف و متکثر دور هم گرد آمده‌اند و از نزدیک در مراد و تعامل هستند. جوامع مهاجر نشین آمریکای شمالی از بهترین مثال‌های موجود هستند. حتی جوامع قدیمی و سنتی نیز بر خلاف گذشته ناچار از مرادات گسترده با جوامع دور یا نزدیک هستند. در شرایط امروز و در حضور فرهنگ‌ها و باورهای متنوع، دیگر ارزش‌های سنتی یا دینی خاص برای رفع منازعت انسانی کفایت نمی‌کند. به این سبب از حدود یک سدهٔ پیش، اهل نظر در پی یافتن ارزش‌های مشترکی برآمدند که مورد پذیرش همهٔ فرهنگ‌ها و جوامع باشد، تا به عنوان مبنای رفع منازعات بین گروه‌های مختلف مورد استناد قرار گیرد. به مجموعهٔ ارزش‌های انسانی که به طور مشترک مورد قبول همه باشد حقوق بشر می‌گویند.

اما این نه تعریفی منطقی از حقوق بشر است، و نه معیاری عملی برای جدا کردن حقوق بشر از غیر آن به دست می‌دهد. یعنی این معیار نه به قول اهل منطق جامع و مانع است، و نه به طور مصداقی ما را قادر می‌سازد که دریابیم آیا یک ارزش مفروض ارزشی همگانی است یا خیر. پس برای شناسایی حقوق بشر، در قدم اول باید تعریف دقیقی از آن بدست دهیم یا اینکه لااقل

معیاری ارایه کنیم که به کمک آن بتوان مصادیق حقوق بشر را معین کرد. تبیین چستی حقوق بشر و کشف معیاری که بر اساس آن بتوان ارزش‌ها را به حقوق بشری و غیر آن تقسیم کرد امری انتزاعی نیست که تنها به کار محافل فلسفی بخورد، بلکه با توجه به توضیحات بالا، این کار برای زندگی بشر امروز ضرورت و فوریت دارد. هرچه روابط بین جوامع انسانی گسترده‌تر و درهم تنیده‌تر شود، اهمیت شناسایی حقوق بشر بیشتر می‌شود. تبیین حقوق بشر و تعیین معیار شناسایی آن، موضوع مطالعه فلسفه حقوق بشر است.

ابهامات مفهومی

واژه «حقوق بشر» ترجمه «Human Rights» است. گرچه این ترجمه دقیق است، ولی به جهت اشتباهی که در ترجمه واژه‌های دیگر رخ داده است واژه حقوق بشر در زبان فارسی ابهام‌آمیز شده است. کلمه «droit» در فرانسه دارای معانی متعددی است، از جمله معادل واژه‌های «right, law, duty» انگلیسی است که به ترتیب به معنای وظیفه، قانون و حق هستند. «droit» به معنی «law» در فارسی به اشتباه به معنای «حقوق» ترجمه شده است، در حالی که ترجمه درست آن «قانون» است، چنانکه در عربی نیز آن را قانون ترجمه می‌کنند. جالب‌ترین که کلمه مفرد فرانسوی در فارسی به صورت جمع ترجمه شده است. به این ترتیب آنچه را که در فرانسه «faculté de droit» و در انگلیسی «faculty of law» و در عربی «کلیة القانون» می‌نامند، در فارسی دانشکده حقوق می‌خوانند، حال آنکه باید دانشکده قانون خوانده شود.^۱

به این ترتیب کلمه حقوق در فارسی، از حدود یک سده پیش، در عین حالی که معنی اصلی خود یعنی «حق‌ها» را حفظ کرده است دارای بار معنایی اضافی و نادرستی نیز شده است. ابهام معنایی «حقوق» در استفاده دانشگاهی چنان است که در بسیاری از نوشته‌ها و گفته‌های حقوق‌دانان [قانون‌دانان] بین حقوق به معنای «قانون» و حقوق به معنای «حق‌ها» خلط می‌شود، و در نتیجه استدلال‌های ایشان مملو از اشکالات منطقی است. ابهام واژه حقوق، هم چستی رشته حقوق را در نظر عموم مغایر با آنچه هست جلوه می‌دهد، و هم درک مفهوم حق را مشکل می‌سازد.

۱. ظاهراً این اشتباه از عربی مصری به فارسی وارد شده است، چون در مصر هم «کلیة الحقوق» می‌گویند.

از سویی، بسیاری گمان می‌کنند رشته حقوق حقی‌هایی^۱ را که به افراد تعلق می‌گیرد تبیین و توجیه می‌کند، و نهایتاً - و احتمالاً به عنوان کاری فرعی - آنها را در قالب مواد قانونی مدوّن می‌سازد؛ در حالی که کار این رشته مشخصاً مطالعه و بررسی قوانین است. این قوانین ممکن است بر حق یا ناحق باشد، اما حکم ارزشی در این خصوص نه بر عهده رشته حقوق، بلکه بر عهده اخلاق و فلسفه است. حقوقدان اگر بخواهد می‌تواند قوانین را طوری تنظیم کند که مطابق با اصول اخلاقی باشد، اگر چه در این زمینه با اجبار «حقوقی» مواجه نیست. تناقض‌های فاحش موجود در قوانین کشورهای مختلف حاکی از همین عدم التزام به هنجارهای اخلاقی است.

از سوی دیگر، به واسطه ابهام واژه حقوق، بسیاری به غلط باور دارند که حق امتیازی است که قانون تعیین یا عطا می‌کند. قانون ممکن است حقی را به رسمیت بشناسد یا نشناسد، ولی موضع قانون نه حقی را ناحق و نه ناحقی را حق می‌کند. درست است امتیازی را که قانون به رسمیت می‌شناسد اصطلاحاً حق قانونی می‌خوانند، ولی حق قانونی با حق اخلاقی یا عرفی هیچ ملازمه ضروری ندارد. مثلاً زن‌ها حق دارند که رأی بدهند، گرچه ممکن است قوانین برخی کشورها این حق را به رسمیت نشناسد و به اصطلاح به زنان حق قانونی رأی دادن عطا نکند.

خلط میان مفاهیم «حق قانونی» و «حق» از مهمترین منابع خطا در درک درست حقوق بشر است. خصوصاً، حقوق‌دانان اغلب گمان می‌کنند که حقوق بشر یعنی مجموعه‌ای از مقررات و قوانین که امتیازهایی برای افراد بشر قائل شده است. در واقع آنها متوجه تفاوت «قوانین حقوق بشر»^۲ با «حقوق بشر»^۳ نیستند، و این خلط مفهومی به روشنی به واسطه «حقوق» خواندن «قانون» پیش آمده است. «حقوق بشر» نه واژه‌ای قانونی، بلکه واژه‌ای فلسفی است که همچون بسیاری دیگر از واژه‌های فلسفی و اخلاقی به وفور در قوانین به کار می‌رود.

پیشینه تاریخی

اصطلاح حقوق بشر اصطلاحی نسبتاً جدید و عمدتاً مربوط به دوران پس از جنگ جهانی

1. The Rights.
2. The Human Rights Law.
3. Human Rights.

اول است. البته این اصطلاح یا مشابه آن پیش از قرن بیستم نیز به کار می‌رفت، لیکن همگانی شدن کاربرد این اصطلاح مربوط به دوره پس از جنگ جهانی اول است. تا آنجا که من سراغ دارم، اولین اثر مستقلی که درباره حقوق بشر نوشته شده است کتاب حقوق بشر^۱ نوشته انقلابی انگلیسی توماس پین^۲ است که آن را در قرن هجدهم در دفاع از آرمان‌های انقلاب کبیر فرانسه نوشت، گرچه بین از تعبیری متفاوت برای این مفهوم استفاده کرد.^۳

اما تغییراتی که جنگ جهانی اول در مناسبات بین کشورها باقی گذاشت موجب شد تا حقوق بشر در مرکز بحث‌های اجتماعی و سیاسی قرار بگیرد. به طور سنتی رسم بر این بود که در منازعات بین‌المللی حل منازعه بر مبنای زور فرجام می‌یافت. این سنت اختصاص به هیچ قومی نداشت، بلکه سنت رایج نوع بشر در طول تاریخ بود. از گذشته‌های دور کشوری که قدرت نظامی برتر داشت قلمرو و امکانات کشور ضعیف‌تر را تصرف می‌کرد و با استیلای نظامی به منازعه خاتمه می‌داد. گاهی طرفین منازعه از قدرتی کمابیش یکسان برخوردار بودند. در این صورت جنگ و منازعه مادامی که تعادل قوا برقرار بود باقی می‌ماند، و به محض این که این تعادل به هم می‌خورد منازعه به سود طرف قوی‌تر پایان می‌یافت. ظهور قدرت‌های جدید باعث می‌شد دولت‌ها در عرصه بین‌المللی جا به جا شوند و برای قدرت‌های نوظهور هم، جا باز کنند. در هر حال، در روابط میان ملت‌های مختلف، زبان طلب و زبان حل منازعه زبان زور بود. این زبان چنان در سنت بشری جا افتاده بود که حق طبیعی طرف زورمند می‌دانستند که چون در جنگ بر طرف دیگر غلبه یافت، قلمرو و اموال او را تصاحب کند. حتی در زمان‌های نه چندان دور حق مسلم دانسته می‌شد که افراد طرف مغلوب را هم تصاحب کنند و صاحب جسم و جان و اراده و کار آنها شوند. کسب پیروزی در جنگ موجب مباحات اخلاقی بود، و قتل و غارت طرف‌های دیگر شرافت و تشخیص اجتماعی به همراه داشت. این فرهنگ چنان غالب بود که اثرات آن هنوز پابرجاست و امروز هم ملت‌های مختلف، از جمله ایرانیان، فاتحان و کشور گشایان تاریخشان را مهم‌ترین مفاخر ملی خود می‌پندارند.

چون جنگ ابزار برتری و غلبه در منازعات بود، پس همت فراوانی صرف ساخت تجهیزات

1. *Rights of Man.*

2. Thomas Paine.

3. *Rights of Man vs Human Rights.*

کشنده شد و جنگ‌ها روز به روز پر تلفات‌تر و پرهزینه‌تر شد. تا این که جنگ جهانی اول که جنگ کبیر نیز خوانده می‌شود رخ داد. تلفات و تبعات این جنگ موجب بهت و وحشت بی‌سابقه‌ای شد. در جنگ کبیر برای اولین بار از مسلسل، هواپیمای جنگی، تانک و بمب شیمیایی استفاده شد و باعث شد تلفات نظامیان و غیرنظامیان به عدد بی‌سابقه شانزده میلیون نفر، یعنی یک درصد جمعیت کل جهان آن روز برسد. افقی که پس از جنگ جهانی اول به چشم می‌آمد این بود که چنانچه روال سنتی استفاده از زور و قدرت نظامی برای حل و فصل منازعات بین کشورها ادامه یابد، در آینده‌ای نه چندان دور و در پرتو پیشرفت‌های فناوری، نسل بشر به کلی نابود خواهد شد. دو دهه بعد، خصوصاً پس از انفجار بمب اتمی در جنگ جهانی دوم، این خوف صورتی کاملاً واقع‌بینانه پیدا کرد.

پس بلافاصله پس از جنگ جهانی اول مقدمات ایجاد ساز و کاری جدید در جهان فراهم شد تا در حل منازعات بین‌المللی جایگزین استفاده از قدرت نظامی شود. به این منظور در سال ۱۹۲۰ «جامعه ملل»^۱ تأسیس شد. اما این نهاد نتوانست مانع بروز جنگ شود و در کمتر از دو دهه جنگ جهانی دوم روی داد. پس در سال ۱۹۴۵ و در حالی که آتش جنگ جهانی دوم هنوز کاملاً خاموش نشده بود، «سازمان ملل»^۲ و زیرمجموعه آن، شورای امنیت، تأسیس و جایگزین جامعه ملل شد. از عمده‌ترین کارهای سازمان ملل در سالهای آغازین عمرش تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر^۳ در سال ۱۹۴۸ بود.

پس از جنگ کبیر سیاست‌مداران در پی آن برآمدند تا با وضع قوانین بین‌المللی، در حل منازعات اعمال قانون را جایگزین اعمال زور کنند. فلاسفه نیز کوشیدند تا با یافتن ارزش‌های مشترک انسانی زمینه اخلاقی حل منازعات را فراهم سازند. تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر نقطه تلاقی این دو کوشش موازی بود. اهل سیاست به این نتیجه عملی رسیدند که قانونی در عرصه بین‌الملل بیشترین ضمانت اجرایی را دارد که تا بیشترین حد ممکن مبتنی بر ضوابط اخلاقی باشد.

نکته اساسی در درک عرف بین‌الملل این است که متوجه باشیم رعایت ضوابط اخلاقی و مراعات حق دیگران در نظر کارگزاران جهانی دارای ارزش فی‌نفسه نیست، کما این که در طول

1. League of Nations.

2. United Nations.

3. The Universal Declaration of Human Rights.

تاریخ بشر نیز این گونه نبوده است. مهمترین نتیجه‌ای که سیاستمداران از جنگ کبیر گرفتند این بود که وضعیّت جنگ در جهان دیگر به هیچ روی به صرفه و به مصلحت نیست، و با توجه به خطرات فناوری جدید، برای کسب منفعت پیشینه باید به هر نحوی که شده است به وضعیّت صلح پایدار رسید. پس برای ایجاد صلح پایدار دو سازو کار عملی اتخاذ کردند. یکی این که عرصه جدیدی برای زور آزمایی و رقابت برای قدرتهای جهانی ایجاد کنند تا جایگزین عرصه جنگ شود. دیگر این که هنجارهای رفتاری جوامع را تا حد امکان با حقوق اخلاقی منطبق سازند تا جوامع حالت پایداری بیابند؛ زیرا زیر پا گذاشتن حقوق اخلاقی منجر به عصیان و شورش مردم می‌شود، و شورش‌های منطقه‌ای ممکن است به جنگهای بزرگ و فراگیر ختم شود، چنانکه در جنگ کبیر اینگونه شد.

برای رسیدن به هدف نخست، سازو کار شورای امنیّت ایجاد شد و در آن حق و تو قدرتهای بزرگ به رسمیت شناخته شد. حق و تو امتیازی است که به قدرتها داده‌اند تا در عوض از جنگ افزوری پرهیزند. به عبارت دیگر، بجای اینکه قدرت خود را در میدان نبرد به رخ بکشند، با حق و تو اعمال قدرت کنند. به این ترتیب رقابت قدرتها و روند ایجاد توازن بین آنها منجر به جنگ نمی‌شود. بر همین اساس بود که با ظهور چین به عنوان قدرت نظامی جدید، در دهه شصت به آن کشور حق و تو عطا شد، و امروز هم صحبت از اعطای حق و تو به قدرتهای نو ظهوری مانند هند است. به این ترتیب قدرتهای جدید به جای این که با نبرد نظامی برای خود جا باز کنند، با گرفتن حق و تو موقعیّت مورد نظر خود را کسب می‌کنند.

این که گفته شود حق و تو غیر اخلاقی و ناعادلانه است، توضیح واضح است. ولی همانطور که گفته شد در روابط بین الملل، از ابتدای تاریخ تا کنون، هرگز رفتارها مبتنی بر اخلاق و عدالت نبوده، بلکه زبان گفتگو صرفاً زبان زور و قدرت نظامی بوده است. حق و تو نیامده است تا جای رفتارهای اخلاقی را بگیرد، بلکه آمده است تا جانشین جنگ مدام بین کشورها شود. این که در دوران معاصر با اعمال حق و تو، اعمال زور از طریق سخت به اعمال قدرت نرم تبدیل شده است و به این ترتیب از بروز جنگ‌های مهیب و ظلم‌های بی حد به مردم پیشگیری شده است، البته پیشرفتی بسیار بزرگ در سرنوشت بشری است.

سیاست‌مداران برای اینکه به هدف دوم خود برسند، یعنی با منطبق ساختن قوانین با حقوق اخلاقی مانع شورش مردم شوند، اعلامیه جهانی حقوق بشر را صادر کردند. این اعلامیه به آن جهت صادر نشده است که حفظ ارزش‌ها و حقوق اخلاقی اولویت جهان سیاست است، بلکه برای آن صادر شده است که پس از جنگ کبیر صلح پایدار اولویت نخست جهان سیاست شد، و برای حفظ صلح پایدار چاره‌ای غیر از رعایت حقوق مردم ندیدند. این از مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر به خوبی هویدا است آن جا که می‌گوید چون عدم رعایت حقوق مردم باعث شورش می‌شود، پس حقوق شمارش شده در این اعلامیه به رسمیت شناخته می‌شود.

توجه به این که زبان بین‌الملل زبان صیانت از صلح است نه زبان صیانت از حق برای درک و تفسیر اسناد و قوانین حقوق بشر اهمیت بسزایی دارد. در هر حال، بررسی اسناد بین‌المللی حقوق بشر مورد بحث ما نیست. این مقدار را برای آن توضیح دادم تا تفاوت بحث سیاسی یا حقوقی [قانونی] درباره حقوق بشر با بحث فلسفی در مورد آن روشن شود. در بحث فلسفی، کارکردهای عملی حقوق بشر نه تنها اولویت ندارد، بلکه اغلب اصلاً مورد توجه نیست. در بحث فلسفی، حقوق بشر به عنوان مجموعه‌ای از بایده‌نبایدهای ارزشی در مورد انسان در نظر گرفته می‌شود، فارغ از این که در اجرا این بایده‌نبایدها چگونه باید نهادینه شوند یا چه فواید عملی دارند. قسمت اخیر بر عهده علوم سیاسی و حقوق است.

شناسایی حقوق بشر

اهل سیاست و حقوق‌دانان [قانون‌دانان] اغلب چنان وانمود می‌کنند که گویی در اعلامیه جهانی حقوق بشر، اولاً حقوق بشر مستقل از هر گونه باور یا پیش‌زمینه ذهنی - فرهنگی شناسایی شده و بنابراین حقوق نام برده شده در اعلامیه جهانشمول است (یعنی در همه جا و در همه زمان‌ها صدق می‌کند)، در ثانی شناسایی این حقوق بر اساس مبنایی استوار و در پی تأملات دقیق صورت پذیرفته است. پس معمولاً سیاست‌مداران و حقوق‌دانان نتیجه می‌گیرند که در دقت، درستی و جهانشمولی حقوق برشمرده در اعلامیه جهانی حقوق بشر سخنی نیست، و آنچه باقی می‌ماند تنها این است که راه‌هایی بیابیم تا این حقوق در سراسر جهان گسترش یافته و به اجرا درآید. اما مطلقاً چنین نیست.

نخست این که این ادعا که حقوق نام برده شده در اعلامیه جهانی مستقل از هر گونه پیش‌زمینه فرهنگی و ذهنی شناسایی شده است از لحاظ شناخت‌شناسی^۱ ادعایی باطل است. هیچ فردی در هیچ شرایطی نمی‌تواند ادعا کند که داوری وی در زمینه‌ای خنثی صورت گرفته است و در مقام تشخیص به کلی بدون توجه به باورهای شخصی خود عمل کرده است. یک فرد اگر با مطالعات شناخت‌شناسی آشنا باشد، به هنگام تشخیص و داوری، حداکثر می‌تواند با رعایت دسته‌ای از اصول روشی، تأثیر باورهای شخصی‌اش را به مقدار زیادی کاهش دهد، ولی هرگز نمی‌تواند مدعی داوری بیطرفانه شود. در خصوص نویسندگان و تصویب‌کنندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر اصلاً نمی‌توان ادعا کرد که با اصول شناخت‌شناسی آشنا بودند و به هنگام نگارش و تصویب متن اعلامیه تأثیر باورهای شخصی خود را به حداقل رسانده‌اند.

دیگر این که اعلامیه جهانی حقوق بشر در فضائی ملتهب و بدون بررسی‌های کافی فلسفی به تصویب رسیده است، و آنچه این اعلامیه به عنوان مصادیق حقوق بشر برشمرده است بر اساس مبنائی استوار انتخاب نشده است. در واقع درباره مبنائی فلسفی این حقوق اصلاً بحثی صورت نگرفته است، و تبیین این مبنائی را به عنوان کاری ناتمام باقی گذاشته‌اند تا بعداً و در سر فرصت به آن پرداخته شود. کاری که هرگز انجام نیافته است. بررسی صورت جلسات اولین دوره کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل که متن پیش‌نویس اعلامیه را تنظیم و تصویب کرده است به خوبی این حقیقت را نمایان می‌کند. ریاست اولین دوره کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل به عهده النور روزولت^۲ (همسر رئیس‌جمهور فقید آمریکا) بود. این کمیسیون که مأموریت اصلی آن نگارش پیش‌نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر بود، هجده عضو داشت. چارلز مالک،^۳ سفیر لبنان، و پنگ چون چانگ،^۴ سفیر چین، تنها فیلسوفان حاضر در کمیسیون بودند. مالک فیلسوف علم و شاگرد آلفرد نورث وایتهد^۵ و مارتین هایدگر^۶ بود و چانگ فیلسوف کنفوسیوسی و شاگرد جان دیویی^۷ بود. در ابتدا چانگ و مالک کوشیدند تا مقدمات و اصولی را که به اعتقاد ایشان اعلامیه جهانی حقوق بشر باید مبتنی بر

1. Epistemology.
2. Eleanor Roosevelt.
3. Charles Malik
4. Peng Chun Chang.
5. Alfred North Whitehead.
6. Martin Heidegger.
7. John Dewey.

آنها باشد را به بحث بگذارند. اما پیشنهاد این دو منجر به مجادله شد. اکثر اعضای کمیسیون با بی‌صبری به این مباحثات اعتراض کردند و معتقد بودند که بدون درگیر شدن با این گونه مباحثات فلسفی باید حقوق بشر را برشمرد. در واقع در نگاه خام ایشان حقوق بشر آنقدر بدیهی بود که برای برشمردن آنها نیازی به جدال‌های نظری نبود، غافل از این که آنچه دسته‌ای از حقوق را در نظر آنها بدیهی می‌سازد پیش زمینه‌های ذهنی آن‌هاست. در این میان سفیر هند که در نوشتن اعلامیه بسیار عجول بود، اعتراض کرد که حقوق اولیه بشر امور روشنی هستند و برای برشمردن آنها نباید بیهوده درگیر مجادلات ایدئولوژیک شد. مالک بر خلاف عرف دیپلماتیک به تندی به سفیر هند تذکر داد که «سرکار خانم، هرچه بگوئید متأثر از پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک شماست، و هر قدر هم که بکشید نمی‌توانید خود را از پیش‌فرض‌هایتان برهانید. پس یا باید پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک خود را پنهان کنید، یا این که آنقدر شجاعت داشته باشید که آنها را به روشنی عرضه کرده و نقد کنید»^۱.

اما تقلاها و فریادهای مالک و چانگ در جلسه کمیسیون حقوق بشر با استقبال مواجه نشد، و بدون توجه به نقادی‌های فلسفی این دو، کمیسیون با پرهیز از بحث از مقدمات و مبانی فلسفی یگراست به سراغ شمارش حقوق بشر رفت. دلیل این کار آن بود که از طرفی اکثریت اعضای کمیسیون اصلاً اهمیت نکات فلسفی مورد اشاره این دو فیلسوف را نمی‌فهمیدند، و از طرف دیگر شرایط ملتهب پس از جنگ جهانی و تعمیق روزافزون جنگ سرد بین دو بلوک شرق و غرب فوریت نیاز به سندی بین‌المللی برای حل منازعات را به رخ می‌کشید. خصوصاً اینکه خوف آن می‌رفت با تعمیق جنگ سرد زمینه هرگونه توافق بین‌المللی بر روی چنان سندی از بین برود. پس النور روزولت با سرعت بخشیدن به جلسات و پرهیز از مجادلات نظری می‌کوشید هر چه سریع‌تر سند نهایی را آماده کند.^۲

به هر روی، روشن شد که در نگارش اعلامیه جهانی حقوق بشر نه‌مبنایی نظری برای تعیین مصداق‌های حقوق بشر در نظر گرفته شده است، و نه شمارش حقوق بشر مندرج در اعلامیه فارغ از پیش‌فرض‌های ذهنی و فرهنگی نگارندگان آن صورت پذیرفته است. پس، نه دلیلی بر

1. Malik, 1999, 44, in Mary Ann Glendon, "Foundations of Human Rights: The Unfinished Business", *American Journal of Jurisprudence*, Vol. 44, Iss. 1, Article 1 (January 1999): 1-14.

2. For a comprehensive report of the discussion: Mary Ann Glendon, "Foundations of Human Rights: The Unfinished Business", 1-14.

درست و دقیق بودن این حقوق در دست است، و نه دلیلی بر جهانشمول بودن آنها. در این جا باید دقت کرد که حقی جهانشمول است که مستقل از شرایط زمانی و مکانی صادق باشد، و چنین حقی تنها زمانی قابل کشف است که ما تا حد امکان خارج از پیش‌فرض‌های خاص فرهنگی خود قضاوت نمائیم.

اما این که اعلامیه جهانی حقوق بشر فاقد اعتبار نظری است برای کنار گذاردن آن کافی نیست. همان ضرورتی که باعث شد تا این اعلامیه با تعجیل فراوان به تصویب برسد باعث می‌شود تا در فقدان یک سند نظراً معتبر، به خاطر کاربردهای عملی این سند عجاتاً آن را محترم بشماریم. به عبارت دیگر، فقدان اعتبار نظری اعلامیه جهانی حقوق بشر ما را ملزم می‌کند تا در تبیین مبانی فلسفی حقوق بشر بکوشیم و به این ترتیب ایرادات احتمالی این سند را بر طرف نمائیم. اما تا آن زمان، به استثنای برخی مواد که احیاناً با باورهای فرهنگی ما در تعارض مستقیم هستند، قسمت عمده این سند قابلیت آن را دارد که همچنان به عنوان سندی برای داوری در منازعات محترم شمرده شود

کتابنامه

الف- کتب و مقالات

- Cassin, Rene. "How the Charter on Human Rights Was Born". *The UNESCO Courier*. 21st year (1968): 4-6.
- Glendon, Mary Ann. "Foundations of Human Rights: The Unfinished Business". *American Journal of Jurisprudence*. Vol. 44, Iss. 1, Article 1 (January 1999): 1-14.
- Pinghua, Sun. "Pengchun Chang's Contributions to the Drafting of the UDHR". *Journal of Civil & Legal Sciences*. Vol. 5, Iss. 5 (January 2016): 209.
- Twiss, S. B. "Confucianism and the Universal Declaration of Human Rights: A Historical and Philosophical Perspective". in *The World's Religions After September 11*. Ed. Sharma, Arvind. vol. 2: Religion and Human Rights. Connecticut: Praeger/Greenwood, 2009.

ب- وبسایت

- Research Guides. "Drafting of the Universal Declaration of Human Rights". published at: <http://research.un.org/en/undhr/draftingcommittee>.

